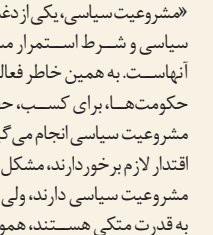


## پیش‌گواران

**وقتی رضاخان**
**درصد «پرووش افکار» بر می آید**
**تلاشی بی فرجام**
**برای تبدیل قدرت به اقتدار**

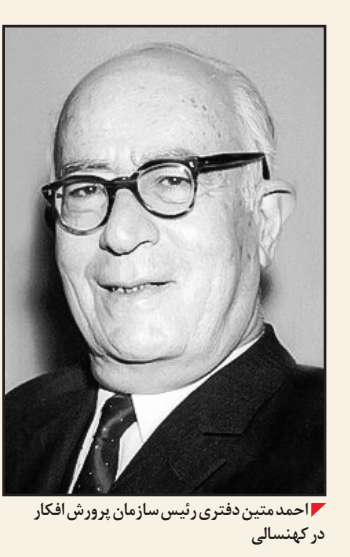
■ **محمد رضا کاتبی**

اثری که هم اینک درباره آن سخن می‌ود، یکی از واپسین اقدامات رضاخان برای فرهنگسازی از بالا، یعنی تأسیس سازمان پرورش افکار را مورد بازخوانی قرار داده است. «سازمان پرورش افکار» توسط بابک دربیگی تألیف شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته است. ناشر در دیباچه خویش بر این پژوهش، به نکات ذیل اشارت برده است:



«مشروعیت سیاسی، یکی از دغدغه‌های اصلی رژیم‌های سیاسی و شرط استمرار مسالمت‌آمیز حاکمیت آنهاست. به همین خاطر فعالیت‌های زیادی از سوی حکومت‌ها، برای کسب، حفظ و گسترش حیظه مشروعیت سیاسی انجام می‌گیرد. حکومت‌هایی که از مقدار لازم برخور دارند، مشکل کمتری در زمینه حفظ مشروعیت سیاسی دارند، ولی حکومت‌هایی که صرفاً به قدرت متکی هستند، همواره به معرض رویارویی با بحران مشروعیت قرار می‌گیرند. حکومت‌های استبدادی، نمونه کامل نوع دوم حکومت‌ها به شمار می‌روند و به همین خاطر تلاش می‌کنند در کنار ابنمای حکومت خود، به زور و اجبار از سیاست‌های خاص فرهنگی نیز استفاده کنند تا مشروعیت سیاسی خود را در سراسر قلمروی سرزمینی گسترش دهند. رژیم دیکتاتوری رضاخان نیز از این قاعده کلی مستثنی نبود. این رژیم پس از تحکیم پایه‌های قدرت خود، با اتکا به نیروی نظامی و تمسک به قدرت‌های سیاسی و پارلمانی، درصدد بر آمد که از لحاظ فرهنگی نیز با پرورش افکار، حیظه نفوذ حکومت خود را در ایران گسترش دهد و به نوعی قدرت به دست آمده را به اقتار تبدیل نماید.

سازمان پرورش افکار در راستای علمی کردن چنین



■ **دکتر حسین دفتری رئیس سازمان پرورش افکار در کهنسال**

فکر ای که به عرصه وجود نهاد. تحوه فعالیت متمرکز این سازمان و ساختار عمودی آن نمونه جالبی از کل ساختار سیاسی حاکم بر ایران در عصر پهلوی اول است. از آنجا که استبداد، جوهره حاکمیت سیاسی در عصر رضاخان بود و حتی خودوی با گفتن این جمله که هر کشوری رژیمی دارد و رژیم ما یک نفر است، این مطلب را تأیید کرده بود. به ناچار سازمانی هم که در این فضای سیاسی در حال فعالیت بود، نمی‌توانست از لحاظ ساختاری، متفاوت از ساختار حاکمیت باشد. بنابراین این سازمان وسیله‌ای برای اجرای مقاصد فرهنگی یک رژیم استبدادی به شمار می‌رفت. نکته جالب توجه این است که سازمان مذکور، به پیشنهاد و همت جمعی از روشنفکران تأسیس شد، زیرا این روشنفکران به زعم خود، به دنبال وحدت ایران و پیدایش حکومتی متمرکز برای توسعه این کشور بوده‌اند، ولی ناسیونالیسمی که مورد نظر آنان قرار گرفته بود، ناسیونالیسم فرهنگی بود که در آن بدون توجه به مبانی امیل ناسیونالیسم سیاسی و پیگیری حقوق مردم، همت اصلی صرف تمجید از گذشته باستانی ایران، شخص پادشاه و زبان فارسی شد. در این مسائل به حدی افراط و تملق صورت گرفت که حتی مؤسسات این سازمان، یکی از علل افول آن را همین تملق‌گویی اعلام کردند!

کتاب حاضر تحقیق مستندی از تحوه تشکیل، اهداف، فعالیت‌ها و عملکرد سازمان پرورش افکار است که

محقق محترم توانسته به خوبی بین ساختار سیاسی

حاکم و پیدایش این سازمان رابطه ایجاد کند و در نهایت

علل افول و فروپاشی آن را تحلیل نماید. مرکز اسناد

انقلاب اسلامی امیدوار است که با انتشار این اثر، گام

دیگری در روشن شدن تاریخ پر فراز و نشیب ایران بردارد

و جامعه علمی کشور را در تحلیل بهتر تاریخ معاصر

ایران یاری رساند. در پایان ضمن تشکر از مؤلف محترم،

از زحمات معاون محترم پژوهشی جناب آقای غلامرضا

خواجه‌سروی، مدیر محترم بخش تحقیق جناب آقای

اکبر اشرفی، مدیر محترم گروه اندیشه سیاسی جناب

آقای سیدجواد طاهایی و همکاران بر تلاش معاونت

محترم انتشارات قدرانی می‌شود.»

| روزنامه جوان | شماره ۶۷۱۲

## پیش‌گواران



احمدشاه قاجار در نوجوانی

## د

**شاید بتوان علت‌العلل آنچه بعدها برای احمدشاه اتفاق افتاد را در بی‌میلی وی نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ دانست.**

**آنچه محقق را به اظهارات پاره‌ای از وابستگان به سیاست انگلستان، در باره اظهارات احمدشاه در مهمانی**

**لرد کرزن یا مندرجات مطبوعات لندن**

**در این‌باره ظنین می‌سازد، آن است**

**که اگر شاه ایران با فرآیند تحقق این قرارداد موافق بود، دیگر چه دلیلی داشت که انگلیسی‌ها به دنبال رضا نامی بگردند یا به قسول تاریخ‌نگاران محتاط این‌نحله از کودتای وی حمایت کنند؟ ضمن اینکه عناصر و جریانات انگلیسی در این فتره، خود یکی از طرف‌های ذی نفع بودند و به گفته‌های ایشان باید با تردید نگر بیست**

**احمدشاه قاجار و دگر روی خلع وی از سلطنت در آینه تحلیل‌ها**

# با تأیید نکردن قرارداد ۱۹۱۹ خود را ضایع کردی!

پرش، باید نکاتی را دانست که در ادامه به پارهای از

آنها اشارت رفته است.

■ **پادشاهی فاقد قدرت اجرایی**

احمدشاه قاجار، سومین پادشاه دوران مشروطه بود. پدر بزرگش مظفرالدین شاه ۱۰ روز بعد از امضای مشروطه در گذشت و تاریخ فرصت نیافت تا نسبت عملی او را با این پدیده نوظهور در یابد. فرزندش محمدعلی شاه با مشروطه یا دستکم مشروطه‌ای که می‌خواستند به او تحمیل کنند، در افتاد و نهایتاً خلع شد. با این همه احمدشاه به عنوان خلف آن دو، چندان دخالتی در امور سیاسی نداشت، به ویژه آنکه در کودکی به پادشاهی رسیده بود. زنده‌باد علی‌اکبر زنجیر کرمانی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این‌باره معتقد است:

«با صراحت نمی‌توان گفت که انگلیسی‌ها موافق

ادامه یافتن پادشاهی قاجار بودند یا نبودند! در واقع آنان به دنبال ایجاد تغییراتی در کشور بودند که این تغییرات نیازمند پایان یافتن پادشاهی قاجاره بود. قبل از هر چیز هم باید گفت که احمدشاه، نقش مهمی در کشور نداشت، چراکه ممکن است از عنوان او این مفهوم برداشت شود که احمدشاه باز یگر استبداد است که تاریخ دقیق خوانده و تحلیل شود، باید به شیوه‌ای غیر کلمه‌شاهی به خواشش هر فراز پرداخت و از آن نتیجه گرفت. احمدشاه قاجار در زمره چهره‌هایی است که باید او را فارغ از تحلیل‌های پهلویستی و شبه پهلویستی شناخت. او در کودکی به سلطنت رسید و تا رسیدن به سن قانونی، شیوخ قوم به اداره کشور می‌پرداختند. نامبرده حتی در دوره پادشاهی نیز چندان فعال و دارای ابتکار عمل نبود، چه اینکه وثوق‌الدوله حذف احمدشاه لحاظ و درج نشده بود و قرار بود با آن قرارداد، دولت مرکزی مقتدر ایجاد و شرایط مدرنیته در کشور به وجود بیاید، اما مخالفت عمومی با قرارداد و همچنین تغییر نظر برخی از سیاستمداران انگلیسی به خصوص مأموران سیاسی و نظامی انگلستان که در ایران

بودند، نگاه را به سمت کودتای نظامی و رضاخان میرپنج سوق دادند. درساره نقش احمدشاه در جنگ جهانی اول نیز باید گفت که او در نوجوانی به سلطنت رسید. برای او دو نایب‌السلطنه قرار دادند که هر دو از شاگردان ناصرالملک بودند. ناصرالملک به آنان اجازه داشت تا تاریخ فرصت نیافت تا امور پرهیز کند. در نتیجه از یک شاه جوان مشروطه پس از دوره‌ای هرج و مرج که بر کشور حاکم بوده است، چه انتظاری می‌توان داشت؟ پادشاهی که از نظر قانونی بیگار است و قدرت اجرایی نیز در دست ندارد، چه انتظاری می‌توان از او داشت؟ احمدشاه در دوره جنگ جهانی اول کارهای نبود و اگر می‌توانست کارهای ای باشد، قدرت اجرایی نداشت. در آن زمان کشور توسط رجال سالخورده اداره می‌شد، بنابراین پهلوی‌ها، ناتوانی احمدشاه و شاهان قاجار را بر جسته می‌کردند تا کودتای خود را توجیه کنند.
»

■ **توبیخ و توثق الدوله به خاطر قرارداد ۱۹۱۹**
شاید بتوان علت‌العلل آنچه بعدها برای احمدشاه اتفاق افتاد را در بی‌میلی وی نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ دانست. آنچه محقق را به اظهارات پاره‌ای از وابستگان به سیاست انگلستان، درباره اظهارات احمدشاه در مهمانی لُرد کرزن یا مندرجات مطبوعات لندن در این‌باره ظنین می‌سازد، آن است که اگر شاه ایران با فرآیند تحقق این قرارداد موافق بود، دیگر چه دلیلی داشت که انگلیسی‌ها به دنبال رضا نامی بگردند یا به قول تاریخ‌نگاران محتاط این نخله از کودتای وی حمایت کنند. ضمن اینکه عناصر و جریانات انگلیسی در این فتره، خود یکی از طرف‌های ذی نفع بودند و به گفته‌های ایشان، باید با تردید نگر بیست، مصطفی لعل‌شاطری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فتره می‌نویسد:

«احمدشاه قاجار هم دلخوشی از این قرارداد نداشت. بی‌میلی شاه خشمگین شد، بلکه بارها از سوی او توبیخ شد. این موضوع را می‌توان در اقدام انگلیسی‌ها

بر ضد احمدشاه دریافت. آنها وقتی از ناامیدی و ناتوانی خود در مقابل مخالفت‌های سرسختانه شاه با قرارداد، اطمینان پیدا کردند و از تحقق نیافتن اهدافشان ناامید شدند، برای خلع شاه قاجار از سلطنت به دسیسه پرداختند. آنان بی‌شرمی را به جایی رساندند که گفتند: حکومت ایران، معنایی جز تبعیت از سیاست انگلیس و تسلیم‌شدن بی‌چون و چرا به این سیاست ندارد! اگر چه انگلیسی‌ها در ابتدای کار، از سنگینی بار مصائب قرارداد برای ایران بودند، ولی بعد از به سنگ خوردن تیر خود و ناموفق شدن در دستیابی به اهداف و تأمل بیشتر در مفاد آن، سنگینی شرایطی که قرار بود به حکومت ایران تحمیل کنند را دقیق‌تر احساس کردند و حتی بعدها صدای خود آنها هم در امدا مستسر ایدن نخست‌وزیر آن کشور، در این خصوص اظهار داشت ما نمی‌خواهیم بار دیگر در ایران منقور خاص و عام شویم و مانند دورانی که قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ منعقد شده بود، در نظر مردم ایران، بی‌ارزش و منقور باشیم…»

در این موضوع، از خلال دیگر روایات از احمدشاه نیز می‌توان به مخالفت وی با قرارداد و توثق الدوله پی برد. زهرا سعیدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران نیز به این مسئله اشارت برده است:

«احمدشاه در مدت سلطنت خود، سه بار به اروپا سفر کرد اولین سفر او به فاصله کوتاهی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ کاکس – وثوق اتفاق افتاد، قراردادی استعماری که خشم مردم را برانگیخت و گفته می‌شد شخص احمدشاه نیز در قبال امضای آن، مبلغی رشوه دریافت کرده بود. برخی معتقد بودند هدف احمدشاه از این سفر، صحبت با مقامات انگلیس درباره این قرارداد بود. در این سفر، وثوق الدوله شاهزاده نصرالدوله وزیر امور خارجه جدید را – که مورد اعتمادش بود – همراه شاه کرد تا در کشورهای اروپایی، وی را وادار به ایراد بیاناتی در موافقت با قرار داد بنماید، اما گویا احمدشاه به‌رغم آنکه با استقبال مقامات رسمی و بلندپایه انگلستان هم مواجه شده بود، در ضیافت رسمی مقامات انگلستان صحبتی درباره قرارداد نکرد و زیر بار آن نرفته بود. در تواریخ آورده‌اند، همان شب ناصرالملک به شاه گفته بود که خود را ضایع کردی! شاه نیز پاسخ داده بود که اگر در سوئیس کلمه‌فروشی کنم، بهتر است تا در چنین مملکتی پادشاه باشم…»!

■ **انگلیس و سگ هاری که به جان احمدشاه انداخته بود**

بی‌تردید بر کشیدن رضاخان، برای به قدرت رساندن وی انجام گرفت. او برآی تحقق این هدف، ناچار بود که مانعی چون احمدشاه قاجار را از سسر راه بردارد. هم از اینن روی به انتحای گویاگون، سعی داشت تا او را بترساند و از هرگونه اقدام پیش‌دستانه و مبتکرانه باز دارد. از سوی دیگر با توجه به حمایت انگلستان از رضاخان و حمایت تدریجی رجال داخلی از وی، شاه تاب رویارویی با فضاسازی گسترده و فرایند قزاق را نداشت. هم از این روی، خروج از کشور و اقامت در اروپا را ترجیح می‌داد. زنده‌باد زنجیر کرمانی در این‌باره نیز تحلیلی به شرح ذیل دارد:

«او صبح روز سوم اسفند که از خواب بیدار شد، متوجه کودتا شد؛ کودتا یعنی اینکه یک دست نظامی با قدرت اسلحه، حکومت را در دست بگیرند و این حرکت بدون آگاهی و اطلاع‌رسانی قبلی انجام می‌گیرد. احمدشاه نمی‌توانست در برابر کودتای بکنند و کاری هم نکرد تا مدتی کابینه‌های مختلفی یکدر و مریز آمدند و رفتند و احمدشاه نقش تشریفاتی خود را داشت. البته هده‌ای از رجال او را تشویق می‌کردند که فعال تر وارد عرصه سیاست شود، اما احمدشاه جوان و ترسو بود و تربیت دولتمانی او را از سیاست و دخالت در امور باز داشته بود. در مقابل بیگانه رضاخان را روی کار آورده بود و از نیز به سان سگ هار، احمدشاه را می‌ترساند و اجازه نمی‌شد اقدامی او به نفعی داد و حتی برای اینکه احمدشاه را زودتر منجاب به خروج از ایران کند، چند بسته انفجاری در کاخ احمدشاه منفجر کرد. از سوی دیگر و اساساً احمدشاه عاقل‌ای سلطنت‌اندیشه قاجار، مهم‌ترین عامل در فراهم‌آوردن زمینه قدرت مطلق مورد نظر بود. پس از آنکه عمال انگلیس آذنان مردم را به سواد رضاخان آماده کردند، سرتاجم در نهم آبان ۱۳۰۴ ماه واحده‌ای به صورت طرح تقدیم مجلس پنجم شد که در آن خلع قاجار از سلطنت و سپردن حکومت موقت به رضاخان خواسته شده بود. این ماده واحده به پیشنهاد سیدمحمد تدین نایب رئیس مجلس مطرح شد. براساس این پیشنهاد، مسئولیت تعیین شکل حکومت آتی بر عهده مجلس مؤسسانی بود که باید بعداً تشکیل می‌شد. پیشنهاد تدین در همان روز طرح، با ۸۰ رأی مثبت از مجموع ۸۵ نماینده حاضر در مجلس به تصویب رسید و بدین ترتیب به حدود ۱۳۰ نسال حاکمیت سلسله قاجار بر ایران خاتمه داد. ۱۰ روز پس از خلع احمدشاه از سلطنت، سفیر انگلیس نزد رضاخان رفت و طی یادداشتی از سوی دولت انگلستان، حکومت وی را به رسمیت شناخت. فدای همان روز نیز سفیر شوروی به دیدار رضاخان شتافت و به رسمیت شناختن حکومت او را توسط دولت متبوع اعلام کرد. با حمایت همه‌جانبه‌ای که از سوی دولت‌های بزرگ خارجی صورت گرفت، رضاخان روز ۱۵ آذر ۱۳۰۴ مجلس مؤسسان را بساطت خود افتتاح کرد. این مجلس پس از شش روز بحث، رضاخان را به پادشاهی ایران انتخاب و سلطنت را در خانواده او موروثی اعلام کرد…»

■ **روایت آپرونیساید از آخرین دیدار**

در سخنان بانیاں کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ درباره احمدشاه قاجار، چیزی جز نکاتی از جنس ذیل آمده نمی‌بینیم؛ به واقع آنان درصدد بودند، آنچه را که به کار تحقق آن شده‌اند، موجه جلوه دهند. در پول برستی تمامی شاهان چه احمدشاه باشد و چه رضاشاه تردیدی نیست، اما چرا این فتره تنها در مورد احمدشاه برای فرمان‌دگان انگلستان چشمگیر است؟ چرا آنان درباره آنچه رضاخان در بانک‌های خارجی اندوخت، نم‌پس نمی‌دهند؟ منظور تبلیغات بی‌بی‌سی فارسی در آخرین روزهای زمامداری رضاخان نیست، بلکه ارائه آمارهای دقیق دارایی قزاق در خارج از کشور است. آدموند آپرونیساید از متولیان کودتای اسفندماه، در باب آخرین دیدار خود با احمدشاه چنین روایتی را به تاریخ سپرده است:

# خاریج

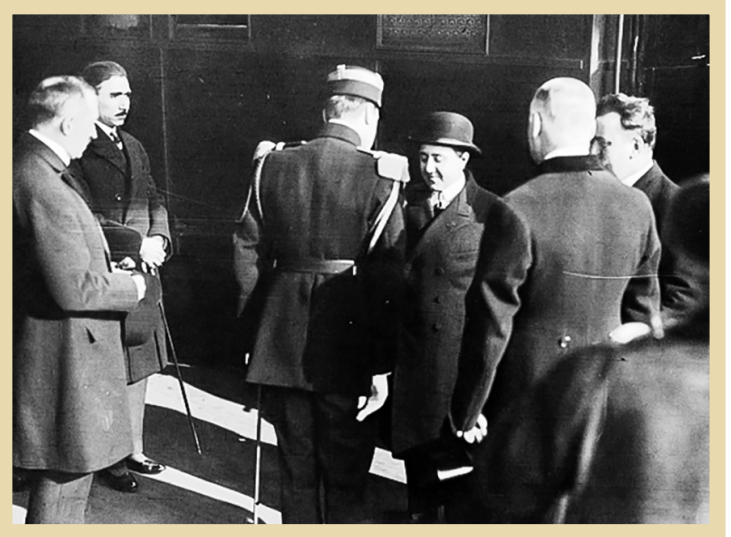
تاریخ ۸۸۶۹۸۲۷۳

پنج‌شنبه ۱۱ اسفند ۱۴۰۱ | ۹ شعبان ۱۴۴۴

«وقتی شاه جوان و فریه را در آن لباس فراک خاکستری رنگ می‌دیدم که با شنیدن حرف‌هایم در حد عصیانیت می‌لرزید، با خود می‌گفتم دیدن آنسانی چون او درهم شکسته در مقامی به آن اهمیت، چقدر دردناک است. شاه می‌خواست مبلغی پول به حساب خود در بمبئی واریز کند و تنها راه امن به نظر او، ارسال این پول توسط پیک‌های ما به بغداد بود. ابتدا در ک خواسته‌شاه براریم دشوار بود، اما رفته رفته فهمیدیم که او مقداری تومان، به صورت سکه‌های بزرگ به اندازه پنج فرانکی فرانسه دارد که نیم میلیون پاوند انگلیسی ارزش آنهاست. این را من به حدس می‌گویم، چون از وزن دقیق سکه‌های نفره اطلاعی نداشتم. می‌دانستم به تعدادی کامیون و نفرات مسلح، برای ارسال این محموله گرانبها به بغداد نیاز است. آنگاه حس کردم که شاه انجام چه جنایت سنگینی را می‌خواهد به گردن‌بنیانزند. ما برای خرید تومان و پرداخت حقوق کارکنان‌مان به این پول، در سراسر شرق آنگهی داده بودیم و مسلماً آنگهی ما در هندوستان هم منتشر شده بود. شاه که آن همه پول داشت، به جای فروش آنها به ما و بانک شاهنشاهی ایران، می‌خواست آنها را به بمبئی بفرستد و به نرخ خوبی بفرشد.از او پرسیدم چرا پولی را که داره، به بانک شاهنشاهی در تهران نمی‌سپارد؟ ولی او از پاسخ طفره رفت. آنگار که چنان سوألی احتیاج به جواب ندارد. به او گفتم صدوز پولی که ما برآی وارد کردنش آن همه هزینه گزارف را متحمل می‌شویم، کار نادرستی است. او را بلخندی کنایه‌امیز جواب داد شاید چنین باشد زنرال عزیز! اما این را فراموش نکنید که همه مردم در واقع خود خواهند. ایران با یک چنین فرمانروایی چه می‌توانست بکند؟ با این حساب آیا عجیب بود که کشور در منجلاب فرو رفته بود؟ ایران به مردی قوی نیاز داشت که نجاشش دمه، اما قدر مسلم اینکه، هنوز چنان مردی در نیافته‌بود. برای یک راز و یک معما شده بود که این کشور چگونه توانسته است استقلال خود را حفظ کند. زمانی تصور می‌رفت که این استقلال از دست رفته است. چون کشور میان بریتانیا و روسیه تزاری تقسیم شد. آیا چنان مبارزه‌ای یکبار دیگر با روسیه شوروی آغاز خواهد شد؟…»

■ **و سرانجام تحقق هدف انقراض**

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ طی پنج سال، آرام آرام زمینه‌های انقراض قاجار را چنان مهیا ساخت که اعلام خبر این رویداد برای عمده مردم ایران، چندان عجیب نمی‌نمود. حتی همه می‌دانستند که اعتراض و شکایت احمدشاه قاجار در پاریس نیز راه به جایی نخواهد برد! آری، عادی کردن یک پدیده پیش از تحقق آن، در زمره روش‌های انگلیسی است. تاز نمای مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، طی مقالی در این مقوله بر این باور است: «روز ۱۵ آبان ۱۳۰۴، یعنی پنج روز پس از تصویب لایحه انقراض سلسله قاجار در مجلس شورای ملی، احمدشاه قاجار با انتشار بیانیته‌ای در پاریس، اینن اقدام را غیرقانونی خواند. در روز نهم آبان ۱۳۰۴ با تصویب ماده واحده‌ای در ایران رسماً اعلام شد. این رویداد تاریخی نتیجه عزم رضاخان پهلوی، برای کسب قدرت مطلق در کشور بود تپیش از این، رضاخان با مسئولیت‌هایی چون فرمانده دیویزیون قزاق، سردار سپه و نخست‌وزیر از بیشترین اختیارات در کشور برخوردار بود، ولی قبضه کامل قدرت نیازمند کنار نهادن احمدشاه و سلطنت او بود. از اهدافی که رضاخان در طرح موضوع جمهوری دنبال می‌کرد نیز دستنهایی به همین هدف بود. رضاخان با اعلام اینن موضوع، در حقیقت به دنبال برچینن بساط سلطنت قاجار و به قدرت رسیدن بود، به ویژه که حکومت لائیک آناتورک که صمیمی‌ترین دوست وی در خارج از کشور و خط‌دهنده رضاخان در مبارزه با مبانی اعتقادی مردم بود، الگویی حکومت او شده بود. بر اساس محاسبات رضاخان حذف سلطنت احمدشاه قاجار، مهم‌ترین عامل در فراهم‌آوردن زمینه قدرت مطلق مورد نظر بود. پس از آنکه عمال انگلیس آذنان مردم را به سواد رضاخان آماده کردند، سرتاجم در نهم آبان ۱۳۰۴ ماه واحده‌ای به صورت طرح تقدیم مجلس پنجم شد که در آن خلع قاجار از سلطنت و سپردن حکومت موقت به رضاخان خواسته شده بود. این ماده واحده به پیشنهاد سیدمحمد تدین نایب رئیس مجلس مطرح شد. براساس این پیشنهاد، مسئولیت تعیین شکل حکومت آتی بر عهده مجلس مؤسسانی بود که باید بعداً تشکیل می‌شد. پیشنهاد تدین در همان روز طرح، با ۸۰ رأی مثبت از مجموع ۸۵ نماینده حاضر در مجلس به تصویب رسید و بدین ترتیب به حدود ۱۳۰ نسال حاکمیت سلسله قاجار بر ایران خاتمه داد. ۱۰ روز پس از خلع احمدشاه از سلطنت، سفیر انگلیس نزد رضاخان رفت و طی یادداشتی از سوی دولت انگلستان، حکومت وی را به رسمیت شناخت. فدای همان روز نیز سفیر شوروی به دیدار رضاخان شتافت و به رسمیت شناختن حکومت او را توسط دولت متبوع اعلام کرد. با حمایت همه‌جانبه‌ای که از سوی دولت‌های بزرگ خارجی صورت گرفت، رضاخان روز ۱۵ آذر ۱۳۰۴ مجلس مؤسسان را بساطت خود افتتاح کرد. این مجلس پس از شش روز بحث، رضاخان را به پادشاهی ایران انتخاب و سلطنت را در خانواده او موروثی اعلام کرد…»



## احمدشاه قاجار در زمره چهره‌هایی است که باید او را فارغ از تحلیل‌های پهلویستی و شبه پهلویستی شناخت. او در کودکی به سلطنت رسید و تا رسیدن به سن قانونی، شیوخ قوم به اداره کشور می‌پرداختند. نامبرده حتی در دوره پادشاهی نیز چندان فعال و دارای ابتکار عمل نبود، چه اینکه از خردسالی به این عادت پیردازند و او را با زندگی آسوده‌اش تنها گذارند! با این همه، تمام ماجرا به این منحصر نمی‌شود…»